درس هفتصد و هفتادم

بررسی نظرات مختلف راجع به مسئلهٔ ذر و عالم ذر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

اهمیت روایات در تفسیر آیات

عرض شد راجع به مسئلهٔ ذر و عالم ذر نظرات مختلفی هست و طبعاً آن آیه‌ای که در قرآن دلالت بر این معنا می‌کند، می‌شود گفت که یک آیه نسبت به این مسئله ظهور یا تصریح دارد و آیات دیگری هم هستند که اشاره دارند و حالا عرض می‌کنیم. روایات در این زمینه حکایت از همین معنا دارد یعنی در این قضیه روایات همان آیه را تفسیر می‌کنند و توضیح می‌دهند.

قبل از طرح این روایات به این مسئله باید اشاره کرد که مسئلهٔ تفسیر آیات چنانچه مورد تأیید روایات قرار بگیرد و منافات ظاهری با آن آیات نداشته باشد، می‌شود گفت که همان مفهوم روایات، معنای خود آیات است. در این زمینه روایات مختلف هست؛ بعضی از روایات فقط در مقام بیان ظاهر است و بعضی از آنها در مقام شأن نزول و بیان مصداق است. ما نمی‌توانیم در تفسیر آیات نسبت به روایات بی‌تفاوت باشیم. یک شبهه‌ای در اینجا برای بعضی ممکن است به‌وجود بیاید که اینکه می‌گویند: «إنّ القرآن يفسِّرُ بعضُهُ بَعضاً»[1] معنای این صرف نظر کردن از روایات نیست. علیٰکلّ‌حال ما در تبیین و توضیح و تفسیر آیات به روایات نیازمند و محتاج هستیم و انسان بدون کمک از روایات نمی‌تواند بسیاری از آیات را معنا کند.

عدم منافات معنای آیات با روایات ائمه علیهم‌السّلام

یک معنا معنای ظاهری است و یک معنا معنای باطن و حقیقت است و این منافات ندارد بااینکه خود آیات یک معنای ظاهری داشته باشند، مثلاً در این آیه‌ای که راجع به قصاص است ﴿وَمَن قُتِلَ مَظۡلُومٗا فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا﴾.[2] این آیه در مورد قصاص است

---

[1] . الکشاف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کامل بهایی، طبری، ص ۳۹۰.

[2] . سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۳.

ترجمه: « و کسی که خونش به مظلومی و ناحق ریخته شود ما به ولیّ او حکومت و تسلط (بر قاتل) دادیم پس (در مقام انتقام)

و ولیّ دَم را در اینجا اثبات می‌کند. این بااینکه روایاتی هست که منظور از این آیه حضرت سیدالشهداء علیه‌السّلام است و ولیّ دم او حضرت ولیّ عصر علیه‌السّلام است[1] منافات ندارد و این مصداق اتمّ این آیه است اما ایراد و اشکالی ندارد که انسان در اینجا از این آیه استفادهٔ یک حکم فقهی داشته باشد.

حالا اگر روایات در اینجا آمدند و یک معنایی را برای این آیات قرآن اثبات کردند قطعاً ما باید آن را یا به معنای ظاهر یا به همان معنای باطن اخذ کنیم زیرا تشخیص مفاهیم و مبانی آیات با اهل‌بیت علیهم‌السّلام و با افرادی است که مهبط وحی هستند و آنها فقط اهل‌بیت هستند. پس اینکه می‌گویند که نیازی به روایات نیست، غلط است. ما بدون روایات نمی‌توانیم معنای این آیات را بفهمیم. مثلاً یک آیه‌ای دربارهٔ وضو هست که اگر روایات نباشد خود آیه معنای دیگری می‌دهد و من کسی از شیعه را ندیده‌ام که بدون استفاده و استناد به روایات بخواهد معنایی را تفسیر کند و تفسیر آیه‌ای بکند. حتی در تفسیر المیزان که معروف به این است که تفسیر آیه به آیه است، بالأخره ایشان روایاتی را در جهت تأیید یا نفی بعضی از آراء نقل می‌کنند و بدون این مسئله اصلاً به‌نظر می‌رسد تفسیر آیات جای ضعف و نقص دارد و باید با استفاده از روایات باید باشد و واقع مسئله هم همین است. ما این‌همه روایات از ائمه علیهم‌السّلام داریم که معانی آیات را از ما بپرسید، این وحی در منزل ما آمده و محلّ و مهبطش قلوب ما هست،[2] همهٔ اینها وحی همین آیات است؛ همین آیاتی است که هم در مورد شأن نزول و مصادیق و همین‌طور نسبت به خود مفهوم آن باید به آنها نظر بدهیم و معانی را در آنجا ادراک بکنیم.

مضامین و مراتب مختلفه داشتن آیات قرآن

چون معانی آیات قرآن معانی‌ای نیست که برای همهٔ افراد در هر سطحی باشد. گرچه مخاطبین قرآن همهٔ افراد هستند ولی اینها دارای مضامین مختلفه و مراتب مختلفه‌ای هستند. بدون توجه به روایات کجا ما می‌توانیم حروف مقطّعهٔ قرآن را خودمان بفهمیم؟ امکان ندارد! خب این باید از طرف آنها باشد! حالا بعضی از آن مطالب را برای ما نقل کرده‌اند و بعضی‌هایش که مربوط به اسرار است نقل نشده و خود انسان به آن می‌رسد و بعضی‌ها رسیده‌اند؛ همان‌ها رسیدند منتها مُجاز به ابراز و اظهار آن نیستند. اینکه فقط هرچه ملقای به مخاطب هست همان فهم عادی و فهم عرفی هست که بر این قضیه دلالت ندارد و لذا مثلاً در آیهٔ شریفه که مربوط به طعام است ﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ * أَنَّا صَبَبۡنَا ٱلۡمَآءَ صَبّٗا * ثُمَّ شَقَقۡنَا

آن ولی در قتل و خونریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.» (محقق)

[1] . اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰.

[2] . عیون أخبار الرّضا علیه‌السّلام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰؛ اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۶۹.

ٱلۡأَرۡضَ شَقّٗا﴾.[1] در اینجا یک معنا معنای ظاهری هست که ﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ﴾ کیفیت نزول رحمت و برکات را در این آیه بیان می‌کند که چطور به یک زمینِ میّت این برکات خدا و رحمت نازل می‌شود و سبز می‌شود و آب‌ها جاری می‌شود و طبعاً وسیلهٔ برای استمرار حیات و بقاء حیات در اینجا جاری می‌شود. از آن‌طرف امام صادق می‌فرماید: «فلیَنظُر الإنسان إلیٰ علمِه ممَّن تعَلمه».[2] خب اینکه [انسان نگاه کند ببیند] از چه کسی دارد این علم را تعلم می‌کند، این معنایی است که اینجا باید امام بیاید و این معنا را بیان کند. ما اگر صد سال هم می‌نشستیم هیچ نمی‌فهمیدیم که منظور پروردگار از این آیه این هست که فلیَنظُرِ الإنسان إلیٰ علمِه ممَّن تعَلمه یا ممَّن یتعلمه. این معنایی است که وقتی انسان نگاه می‌کند می‌بیند که این قضیه خیلی عجیب است!

یک وقتی من دیدم بعضی‌ها اصلاً دارند از این آیه نسبت به طهارت و نجاست بعضی از چیزها و بعضی از اطعمه و اشربه استفادهٔ فقهی می‌کنند! گفتم که این آیه اصلاً دلالت بر این قضیه ندارد! می‌گفتند: ﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ﴾ دلالت می‌کند که باید در هر موردی قاعدهٔ احتیاط جاری کرد و تا انسان یقین به طهارت و حلیّت نکند نمی‌تواند در اینجا تناول کند. چون لام در ﴿فَلۡيَنظُرِ﴾ لام وجوبیه است. گفتم که آقا [در] این روایت [داریم که این آیه] اصلاً راجع به علم است! اصلاً در اینجا این مسئله مورد نظراست.

ولایت؛ باطن تشریع

اینها نکاتی است که خدای متعال نمی‌تواند هر چیزی را به‌صورت ظاهر بیان کند. باید این مطالب از دریچهٔ خودش که همان دریچهٔ وحی است برسد. والاّ خدا بیاید و بگوید که بلند شو و دنبال امام صادق علیه‌السّلام برو و هرچه امام صادق گفت گوش بده [در ظاهر] نمی‌شود خب این مسائل در لفافه می‌آید. حتی اصلاً مسائلی که مربوط به ولایت است ما در قرآن نداریم، همهٔ اینها در لفافه و کنایه و اشاره است. اسم پیغمبر در چند جای قرآن آمده است ولی کجا اسم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آمد؟ نیامد! فقط یک قضیه، بله، آیاتی در شأن نزول حضرت در موارد مختلف آمده ولی اسم نیامده است چون ولایت، باطن تشریع است و باطن هیچ وقت نباید ظاهر بشود. اگر قرار بر این است که ولایت، باطن باشد و مردم بر این باطن امتحان بشوند و به‌واسطهٔ

---

[1] . سوره عبس (۸۰) آیه ۲۴ ـ ۲۶. امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۱۱:
«باید انسان نظری به طعام خود کند؛ که ما آب باران را از آسمان فرو ریختیم؛ و سپس زمین را برای رشد نباتات شکافتیم.»

[2] . تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۵۸۴:
«عَن زَیدٍ الشَّحام، عَن أبی‌عَبدِالله علیه‌السّلام: فی قول الله عزَّوجَلَّ: ﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ﴾ قُلتُ: ما طَعامُهُ؟ قالَ: **"عِلمُهُ الّذی یَأخُذُهُ عَمَّن یَأخُذُهُ."**»

این باطن بهشت و جهنم پدیدار بشود و مراتب و ارتقاء نسبت به افراد پیدا بشود، دیگر خدا نمی‌تواند ظاهر بگوید چون همه چیز ازبین می‌رود؛ یعنی اگر خدا ولایت امیرالمؤمنین را به‌نحو ظاهر بیان می‌کرد و اسم می‌آورد اصلاً تمام بساط شرع برچیده می‌شد. چون اسم هست دیگر! وقتی که هست بنابراین مخالفی دیگر نمی‌تواند جلو بیاید و قد علم کند. الآن می‌گویند که نه آقا! واقعهٔ غدیر آمده و گفته «**من کنت مولاه**»[1] محبت و دوستی و این چیزها است و ما هم قبول داریم. این آمده توصیه به اهل‌بیت کرده است. مگر همین تعبیرات و توجیهاتی که الآن دارند سنّی‌ها و مفسرین آنها می‌کنند چیست دیگر؟! خب همین هست! آن‌وقت حالا این احمق‌ها فکر این را نمی‌کنند که سه روز پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آنجا بایستد و مردم بایستند که بگوید علی را دوست داشته باشید؟! اگر این پیغمبر است، من یکی دست از این شریعت برمی‌دارم! این پیغمبر عقلش پارسنگ برداشته است که سه روز در آن گرما مردم را نگه دارد و بگوید که این را دوست داشته باشید؟! این چه عمل لغو و سفیهانه‌ای است؟! اگر یک فرد عادی این کار را انجام بدهد شما دیگر پشت سرش نماز نمی‌خوانید حالا چه برسد به اینکه پیغمبر بیاید انجام بدهد! حالا کاری به این نداریم و از این صرف‌نظر می‌کنیم.

علّت اختفای نام ولیّ در قرآن

اما اگر صریح بیان می‌شد ـ نه یک آیه، دو آیه ـ که کسی نتواند حرف بزند مثلاً ده جای قرآن اسم علی می‌آمد. همین علی بن أبی‌طالبِ فلان که پدرش ابوطالب است و مادرش فاطمه بنت اسد و پسرعموی پیغمبر است. خب اگر قرار بر این است که صریح باشد، آدم باید صریح بگوید! همین علی بن أبی‌طالب علیه‌السّلام بعد از فوت پیغمبر سر جایش نشسته و همان کاری را انجام می‌دهد که پیغمبر انجام می‌داد. دیگر عمر و ابوبکر اینجا چه‌کار می‌کردند؟ آنها می‌رفتند و کاسه و کوزه‌شان را جمع می‌کردند! دیگر عبدالرحمن بن عوف و مخالف و معاند اینجا چه می‌کنند؟! باید اسم علی مخفی بماند تا آن کسی که در ذاتش خرده‌شیشه دارد بتواند بیاید خرده‌شیشه‌اش را نشان بدهد والاّ همهٔ اسباب و وسائل از آنها گرفته می‌شود و عالم امتحان به‌هم می‌خورد. اصلاً باید اسم علی مخفی بماند! اگر اسم علی ظاهر بشود حقدها و حسدها کجا دیگر می‌تواند بیاید خودش را نشان بدهد؟! معاندت‌ها و عنادها و حقدهای بدر و حنین کجا می‌خواهد بیاید؟! دیگر بستر و زمینه و ظرف برای ارائه ندارد! آن‌وقت در آنجا سلمان و غیر سلمان دیگر شناخته نمی‌شود. مراتب تقوا و ایمان در آنجا محقق نمی‌شود و همه می‌دانند دیگر! می‌دانند همین است دیگر و کسی هم نمی‌تواند حرف بزند! اگر حرف بزند [می‌گویند که] آقا مقابل پیغمبر ایستادی؟! باید زمینه طوری باشد که بشود مقابل امام حسین علیه‌السّلام

---

[1] . الغدیر، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱؛ حبیب السّیر، ج ۱، جزء سوّم، ص ٤١٠ و ٤١١؛ مناقب، ابن مغازلی، ص ١٦ ـ ١٨؛ الصواعق المحرقة، ص ٢٥؛ امام شناسی، ج ۷، ص ۶۹.

ایستاد! اصلاً دنیا باید این‌طور باشد! آن زمان ظهور حضرت است که دیگر این حرف‌ها نیست! دیگر همه چیز برپا می‌شود و می‌آید یا علی! هر کسی می‌خواهد گوش بدهد بدهد، هر کسی هم نمی‌خواهد به قول مشهدی‌ها همه از یَک طرف و همه از یَک کنار!

خلاصه ترتیب همه را می‌دهد! آنجا دیگر این خبرها نیست! اما تا آن موقع می‌خواهد برسد، همه باید رشدشان را بکنند، همه باید در هر زمینه از آن مسائل نفس عبور کنند والاّ اگر عبور نکنند دیگر رشد معنا ندارد. بعد از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یک قضیه اتفاق افتاد و واقعاً قضیهٔ عجیبی بود و فقط این مسئله مشکلاتی را که در ذهن داشتم را حل کرد! مرحوم پدر ما خیلی در مسائل دقت داشت و دقت ایشان به حدی بود که مثلاً حتی ما دست و پایمان را جمع می‌کردیم! وقتی ایشان یک کاری داشت، یک دفترچه داشت که برمی‌داشت و آن کاری که داشت را با مداد در آن دفترچه می‌نوشت؛ یک، دو، سه، چهار و... تا فردا بگوید که آقا بروید این کارها را انجام بدهید. مثلاً ما را صدا می‌زد که تو برو و اینها را بگو. دیگری را صدا می‌زد که اینها را انجام بده. بعد به ما می‌گفت که وقتی انجام دادید بیایید به من بگویید که خط بزنم! نه‌اینکه بروید انجام بدهید و بروید! من همین‌طور فکرم مشغول است! یک دفعه من یک کار ایشان را انجام دادم و سه روز هم گذشت! من دیگر چه می‌دانستم بیایم به ایشان بگویم که آقا من رفتم انجام دادم و تمام شد دیگر! گفتم که گزارش نمی‌خواهد دیگر! حالا بیاییم یک گزارش هم بدهیم! خب انجام دادیم! فرمودند:

ـ آقا مگر من به تو نگفتم که برو و آن را انجام بده؟!

ـ گفتم که آقاجان! سه روز پیش شما گفتید و من هم انجام دادم.

ـ چرا نیامدی بگویی؟ سه روز است که فکر من مشغول است! وقتی به تو می‌گویم که برو و این را انجام بده، برگرد و بگو که من خط بزنم. تا نگفتی من این خط را نمی‌زنم، و این مسئله همین‌طوری روی میز من هست و من خیال می‌کنم که [تو انجام ندادی]. خب اینها همه به صورت ظاهرشان عمل می‌کنند. به صورت باطن که نمی‌کنند! ما چه می‌دانیم آنها در فضای خودشان چه هستند! آن کسی که از هزارتا خیال من خبر دارد، نمی‌داند من انجام داده‌ام؟! خب این را اگر کسی نداند، من یکی که می‌دانم! اینها حالا روی حساب‌های ظاهر خودشان است، ما چه می‌دانیم چه‌کار می‌کردند!

علیٰ‌کلّ‌حال ما مکلف به این بودیم که وقتی انجام دادیم بیاییم بگوییم. این آدمی است که آن‌قدر دقیق است! ایشان به من پول داده که برو و این پول را به فلان شخص بده. من داشتم به طهران می‌آمدم، یک‌دفعه عجله داشتم که هواپیما دارد می‌رود! اتفاقاً با خودشان هم بودیم و یک قضیه‌ای داشت. من دیدم نمی‌توانم [پول را] به طرف بدهم به یکی از رفقا دادم که برود و بدهد. بعد وقتی که به طهران آمدیم در ماشین [فرمودند که] آقا آن پولی که به تو دادیم به فلانی دادید؟

ـ بله آقاجان! به دستش رسیده است.

ـ از تو سؤال کردم دادی یا نه؟! درست جواب بده! به دستش رسیده چیست؟! دادی یا ندادی؟

ـ دادم به فلانی که ببرد.

ـ مگر خودم بلد نبودم به او بدهم؟!

این حرف‌ها و رعایت قضیه برای انسان راه و سلوک است‌ها! چقدر اینها دقیق بودند!

ـ من وقتی می‌گویم که تو بده لابد یک قصدی دارم والاّ می‌دادم یکی دیگر بدهد. منظور من صرفاً این پول دادن نیست! منظور من رعایت شئون اوست که این رعایت شئون فقط به‌دست تو برآورده می‌شود نه‌اینکه فقط یک پول به دستش برسد. تو فکر این را نمی‌کنی!

اینها همه برای ما ادب بودها! ما را این‌طوری تنبیه می‌کردند که بفهمیم الآن چه کنیم. می‌گفتند: تو فکر این را نمی‌کنی که شاید او از اینکه شخص دیگری از این قضیه مطلع شده ناراحت شده باشد؟ گفتم: چرا! گفتند: پس تو نباید این کار را بکنی. هرچه به تو می‌گویم فقط همان را برو و انجام بده. شما یک هم‌چنین آدمی را کجا سراغ دارید؟! حالا این آدم با این دقت از دنیا برود و راجع به بعد از خودش چیزی نگوید! اصلاً مگر امکان دارد؟! آقا یک آدمی که دوتا کلاس سواد دارد سه‌تا وصیت نامه می‌نویسد! الآن آدمی که فقط پا روی بیل می‌گذارد در خانه‌اش وصیت نامه دارد! آن‌وقت یک هم‌چنین شخصی با این دقت ـ رفقایی که در زمان ایشان بودند حالا شاید از من هم بیشتر مسائل و وضعیت ایشان را در خودشان احساس کرده‌اند ـ چطور می‌شود ایشان از دنیا برود و راجع به بعد از خودش [وصیت نکند]؟! بنده تا آن ثانیهٔ آخر بالای سر ایشان بودم. سر ایشان روی دست چپ من بود که از دنیا رفت. آن‌وقت چطور می‌شود که یک هم‌چنین آدمی از دنیا برود و چیزی نگوید؟! این همین است! او می‌خواهد آن جریان ولایتِ مخفی و آن امتحانی که قرار است پیش بیاید به این وسیله پیش بیاید. [آن ولایت] حالا هر کجا در عالم هست ما که دیگر خبر نداریم! نمی‌دانم اصلاً روی زمین هست یا نیست! گرچه با یک عباراتی [بیان کردند] ولی خب می‌توانند موقع آخر و آن شب آخر بنویسند و [بگویند که] این کاغذ را به همه بروید نشان بدهید و آن‌قدر بچرخانید و از آن برای همهٔ افراد زیراکس کنید و پخش کنید. این چیزی نیست که شخص از این مسئلهٔ فوق العاده به این مهمی ـ آن هم این آدم! ـ بی اطلاع باشد می‌توانیم بگوییم که اصلاً جزو ممتنعات است و این قضیه اصلاً از مسائل ممتنع است. او می‌خواهد آن جریان، آن قضیهٔ امتحان، آن تقابل‌ها، آن مسائلی که همه در نفوس هست و همهٔ قضایا پیش بیاید و آن کسانی هم که خیلی راهشان و مکتبشان و نفسشان در همان راستا هست، در این زمینه بیایند حرکت کنند و بروند. شاید هم در اینجا مسائل و چیزهای باطنی دیگری بوده که نباید مطالب خیلی رو بشود؛ ممکن است در این‌وسط معاندینی باشند که بخواهند خراب کنند و چوب لای چرخ بگذارند و اینجا بیایند و درصدد بربیایند. از این

مسائل هست دیگر! یااینکه نه، هیچ خبری نیست و یک آقایی بود و رفت و بعد هم تمام شد! اینجا مسائل خیلی هست! اما یکی از چیزهایی که به نظر من می‌رسید این بود و دیدم این توجیه قابلی می‌تواند داشته باشد که این مطلب باید رو بیاید و باید افرادی که در یک حال‌وهوای دیگری بودند، زمینهٔ برای بروز و ظهورشان فراهم بشود. چطور که بعد از فوت ایشان بنده شنیدم که در یک مجلسی گفته بودند: دیگر آن کسانی که در زمان حیات ایشان دستور می‌دادند حالا بروند و بساطشان را جمع کنند! ببینید چه زود یک‌دفعه قضایا معلوم شد و چه زود مسائل و آنچه که در درون بود پیدا شد و بیا و بروها پیدا شد! ابوسفیان‌های این امّت و ابوسفیان‌هایی که در میان آنها بودند دیگر مجال [پیدا کردند] فتَلَقَّفوها تلقُّفَ الکرَة.[1] آمدند گفتند که... همان‌هایی که اعتقادی به ولایت اولیاء نداشتند، وقتی برای مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هدیه می‌آوردند ایشان توسط من هدیهٔ آنها را پس می‌فرستادند، آنها آمدند دوره‌گردان این معرکه شدند و همان کلام:

لَعِبَت هاشمُ بِالمُلکِ فَلا *** خَبرٌ جآء و لا وَحیٌ نَزَل[2]

همان زمینه قشنگ پیدا شد و بعد هم وارد شدن در این مسائل و دیدید که چه شد و به کجا رسید! دیگر کار به کجا رسید که واقعاً آدم خجالت می‌کشد که بیاید به زبان بیاورد که خیلی‌ها از آن مقام منیع به چه حضیض ذلّتی سقوط کردند.

دو سه سال پیش یک سفری داشتم در آنجا یک نامه‌ای برای بعضی‌ها نوشتم و گفتم که واقعاً شما درمقابل آنچه که دارید انجام می‌دهید آیا جلوی بزرگان جواب دارید؟! اینکه الآن دیگر صدای مرده‌شور هم درآمد! الآن در این اوضاعی که هست دیگر صدای مرده‌شور درآمده! گفت: آن‌قدر آشش شور بود که صدای آشپز هم درآمد و گریه و فلان!! حالا به همین قضایا و مسائل چسبیده‌اید! خودتان دارید می‌بینید دیگر چه وضعیت و اوضاعی هست و دیگر نمی‌توانند از خجالت خلق الله سرشان را بالا بکنند. از اینهایی که یک وقتی مورد تأیید بودند و به‌واسطهٔ همین تأیید چه بر سر مردم رفت. اینها حالا دیگر باز رها نمی‌کنند. شنیده‌ام که چندی پیش بعضی از اینها گفته‌اند: نه! اصلاً هیچ طوری نیست! همه چیز خوب است! انگارنه‌انگار! گفتم که این دیگر چه یابویی است واقعاً! آخر یابو بودن هم حدّی دارد دیگر! یکی خیلی یابو است! یعنی می‌گوید: همه، مجلس، وکیل، ملّت، مردم، ملائکه، چپ، راست، جن و انس دارند می‌گویند که اوضاع [خراب است]. [می‌گوید:] نه! طوری نیست! هیچ طوری نشده است! اصفهانی هم هست اتفاقاً! قضیه‌ای اتفاق نیفتاده! همه

---

[1] . مروج الذّهب، ج ۲، ص ۳۴۲ و ۳۴۳؛ امام شناسی، ج ۸، ص ۲۰۸.

[2] . ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۱۳۷؛ انوار الملکوت، ج ۲، ص ۸۰:
«فرزندان هاشم چند روزی با سلطنت بازی کردند پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است.»

چیز خوب است الحمدلله! هیچ طوری نشده است! هیچ خبری نیست! واقعاً طرف یابو هم باشد! این یابو هم وقتی به او می‌گویند، می‌فهمد بیچاره! آن کسی که الآن دارد این کار را انجام می‌دهد باید این زمینه پیش بیاید تا معلوم بشود او همانی است که اگر در روز عاشورا بود تیر در چلّهٔ کمان می‌گذاشت! همین شخص عمامه به سر! همین که دارد این حرف را می‌زند که هیچی نشده است و همه چیز خوب است! او همان است که در روز عاشورا ...! خیال می‌کنید حرمله که بود؟ اینها بودند آقاجان! این آقای شیخی که الآن دارد این حرف را می‌زند و این را می‌گوید، همین در روز عاشورا تیر به سر علی اصغر علیه‌السّلام می‌زد! به آن جدّم امام حسین قسم می‌خورم که او در روز عاشورا این کار را می‌کرد چون یک جریان است! تو الآن خورشید را داری انکار می‌کنی و می‌گویی که شب است! در روز عاشورا چه می‌کردی؟! اینها که در روز عاشورا آمدند و امام حسین علیه‌السّلام [را شهید کردند] دُم نداشتند والله! سُم نداشتند! انیاب و اغوال نداشتند. همین‌ها بودند! همین‌ها بودند که وقتی سیدالشهداء آمد در مقابل آنها محاجّه کرد گفتند: حسین این حرف‌ها را برای خودت می‌زنی، یا بیا بیعت بکن یا ما [تو را به قتل می رسانیم] هیچ چیز متوجه نیست! همین است دیگر! خب بفرمایید! بنده حیّ و حاضر نمونه‌اش را بعد از ۱۴۰۰ سال نشانتان دادم. در این اوضاع مملکت می‌گوید: هیچی نشده آقا! الحمدلله! همه چیز خوب است! چون تمام کارها زیر سؤال می‌رود! برای اینکه کارهای خودش و بقیه زیر سؤال نرود تمام حقایق و واقعیات را انکار می‌کند. تا یک هم‌چنین زمینه‌ای پیش نیاید که این افراد نمی‌توانند خودشان را نشان بدهند. لذا شما نگاه می‌کنید چهره‌ها همه مسخ و عوض شده است. آدم نگاه می‌کند کدورت می‌آید و آدم را می‌گیرد و اصلاً منقلب می‌شود! اینها برای این است که مدام آمده پرده انداخته است. مدام پرده روی پردهٔ دیگر، پرده روی پردهٔ دیگر دارد در نفسش می‌رود می‌رود انکار انکار انکار تا جایی که هفتاد میلیون جمعیت ایران هم بگویند که این است، می‌گوید: نه‌خیر! این است! چه کسی گفته این است؟! بابا هفتاد میلیون دارند می‌گویند که این است، از خودشان هم دارند می‌گویند که این‌طوری است، نه [جبههٔ] مخالف! [می‌گوید که] اشتباه می‌کنند! چشم تو اشتباه می‌بیند! مثلاً چشم تو این [آب] را خربزه می‌بیند! این خربزه است آب نیست! چشم تو بیخود آب می‌بیند! این الآن یک هندوانهٔ آن‌قدری است! و انسان به اینجا می‌رسد! این مراقبه‌ای که بزرگان و اولیاء می‌گویند که انسان داشته باشد به‌خاطر این است که آدم به اینجا نرسد که همه یک چیزی بگویند، او برای اینکه روی نفسش بایستد یک حرف دیگر بزند! لذا خواندن قرآن و امثال‌ذلک هیچ فایده‌ای ندارد! اگر شب تا به صبح به نماز شب بگذراند فایده‌ای ندارد دیگر! به جای یک حزبی که گفته‌اند قرآن را هر روز یک دوره بخواند اصلاً سی حزب یا سی جزء بخواند، دیگر فایده‌ای ندارد چون همهٔ اینها دارد روی نفس

انجام می‌شود، عین خوارج نهروان که قرآن می‌خواندند بعد هم برمی‌داشتند سر زن و بچهٔ مردم را می‌بریدند.[1] هیچ! مثل خوارج! هیچ فایده ندارد! خب مسئله این است.

لذا اصلاً مسئلهٔ ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام باید مخفی بماند و نباید ظاهر بشود تااینکه ﴿لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾[2] روشن باشد. وقتی که همه چیز واضح و آشکار هست، دیگر آنجا کار کردن معنا ندارد. آنجا سفره پهن است! وقتی همه چیز روشن است و کسی نمی‌تواند انکار بکند، دیگر در آنجا آمدن و بر خلاف نفس حرکت کردن اصلاً معنا ندارد و فایده ندارد! لذا یادتان باشد من مدام به این مسئله متذکر می‌شوم، وقتی شما خودتان یک مسئله را انجام بدهید مهم است، نه‌اینکه امام زمان بیاید به شما بگوید. اگر امام زمان بیاید به شما بگوید فایده‌ای ندارد دیگر! باید حضور حضرت را در کنار خودتان حس کنید و انجام بدهید نه‌اینکه حضرت بیاید بگوید. آن [دستوری] که حضرت با آن شمائل، با آن جلال، با آن ابّهت و با آن عظمت می‌گوید، نفس در برابر آن ابّهت و عظمت خواهی‌نخواهی خاضع است! فایده‌ای ندارد. مثل اینکه خدا بیاید بگوید که این کار را انجام بده! [می‌گوید که] چشم چشم چشم! می‌روم انجام می‌دهم! و می‌رود انجام هم می‌دهد! حج انجام می‌دهد اما فایده ندارد. آن [عمل] رشد نمی‌دهد. فعلی را که امام علیه‌السّلام دستور بدهد به عنوانی که او امام است و دارای جلال است، فقط همین‌قدر باعث می‌شود که انسان گناه نکند ولی اینکه ثوابی بر آن مترتّب باشد و موجب تقرّب و عبور نفس بشود و بُرش نفس باشد نیست. دستور حضرت همه‌جا هست. انسان باید دستور حضرت را به‌عنوان دستور حضرت انجام بدهد نه به‌عنوان اینکه امام است! یک امام، یک شخصیت، یک موقعیت، یک وضعیت، امام زمان! امام زمان است دیگر باید انجام بدهیم! اینها نتیجهٔ چندانی ندارد. نمی‌گویم که بی‌نتیجه است ولی نتیجه‌اش [ناچیز است].

لزوم حس کردن امام زمان در همه‌جا و آثار مترتب بر آن

اگر شما حضور حضرت را در کنار خودتان همیشه حس کردید و غیبت او برای شما مثل حضور بود، آن موقع آن عملی را که انجام می‌دهید نفستان را می‌بُرد و عبور می‌دهد و شما را به‌سمت آن حقیقت حرکت می‌دهد چون ولایت حضرت عبارت از عبور نفس است. ولایت امام علیه‌السّلام یعنی عبور نفس از مرتبهٔ ظاهر به مرتبهٔ حق. پس امام علیه‌السّلام حقّ مطلق است. چرا ما آن حق را فقط در ظهورش دنبال کنیم؟! اگر حق است همه‌جا حق است. اگر حق است او که دیگر غیبت و ظهور ندارد. لذا امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید:

---

[1] . الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۵۵

[2] . سوره انفال (۸) آیه ۴۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷۳:
«باید کسانی که هلاک می‌شوند از روی حجت و دلیل باشد؛ و کسانی که زندگانی می‌یابند نیز از روی حجت و دلیل باشد.»

کسی که در راه باشد و منتظر قیام قائم ما باشد، درست مثل کسی است که در خیمه خود حضرت است و با آن حضرت وجود دارد و با آن حضرت شهید می‌شود.[1]

یعنی شهادت پیدا می‌کند. هیچ تفاوتی ندارد چون غیبت خودش را در همان زمانِ ظهور قرار داده و دیگر برای او تفاوتی نمی‌کند که حضرت ظهور بکند [یا نه]! در روایات داریم که تفاوتی ندارد؛ چه ظهور بکند چه ظهور نکند.[2] چون او خودش را همیشه در کنار حضرت قرار داده و وقتی کسی خودش را در کنار حضرت قرار بدهد، خودش را در حق قرار می‌دهد و او خیلی قوی‌تر می‌تواند از نفس عبور کند تااینکه خود حضرت در کنار باشد و بشنود و گوش بدهد. دستوراتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌دادند را یک وقتی درِ خانه بیایند و در بزنند که آقای فلان شما از فردا یک هم‌چنین کاری را انجام بدهید [می‌گوید که] چشم چشم چشم! هرچه امر بفرمایید! می‌رود انجام هم می‌دهد. خب این نحوه انجام بدهد یااینکه نه، احساس بکند این دستور دستورِ ایشان هست یا نیست، حالا برود انجام بدهد! این صد برابر قوی‌تر از آن است و صد مقابل قوی‌تر است. این است که انسان را عبور می‌دهد و از نفس می‌گذراند و به آن واقع و حقیقت مطلب می‌رساند.

مرحوم آقا می‌فرمودند که من برای کارهایی که انجام می‌دادم منتظر دستور استادم نمی‌شدم. روش ایشان این بود. یک وقتی استاد به ایشان دستور می‌داد، خب نمی‌داند دیگر. آدم وقتی نمی‌داند باید به او بگویند ولی وقتی که انسان بداند، دیگر برای چه می‌خواهد منتظر باشد؟ خب می‌داند نظرش چیست دیگر! وقتی نظرش هست باید برود انجام بدهد. بعضی‌ها پیش آدم می‌آیند [و می‌گویند که] آقا ما می‌دانیم ولی شما به ما بگو! من هم می‌گویم که هیچ‌وقت هم‌چنین عرائضی ندارم که بخواهم بگویم، اگر می‌دانی برو انجام بده! حالا مثلاً یک عنوان تحریک و تشویق و فلان [می‌خواستند]. ایشان می‌فرمودند: من هیچ‌گاه برای مطالبی که احساس می‌کردم مورد تأیید استادم هست، منتظر دستور او نمی‌شدم. این خیلی انسان را جلو می‌برد! خیلی! اصلاً او را در یک وادی می‌کشاند و او هم وقتی ببیند این‌طوری است، مدام به قلب می‌اندازد! اینها از آن‌طرف می‌آید دیگر! مدام

---

[1] . المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶، با قدری اختلاف.

[2] . المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵:

«عنِ الفُضَیلِ بنِ یَسارٍ قالَ: سَمِعتُ أباجَعفَرٍ علیه السّلام یَقولُ: "**مَن ماتَ و لَیسَ له إمامٌ فَمَوتُهُ میتَةٌ جاهِلیَّةٌ، و لا یُعذَرُ النّاسُ حتّی یَعرِفُوا إمامَهُم، و مَن ماتَ و هُوَ عارِفٌ لإمامِهِ لا یَضُرُّهُ تَقَدَّمَ هذا الأمرُ أو تَأَخَّرَ، و مَن ماتَ عارِفًا لإمامِهِ کانَ کَمَن هوَ مَعَ القائمِ فی فُسطاطِه**."» امام شناسی، ج ۳، ص ۳٤:

«فضیل می‌گوید: از حضرت امام محمدباقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: "کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد، پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد درحالی‌که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد، مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد.» جهت اطلاع بیشتر از روایات این باب رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱ و ۳۷۲؛ آموزه‌های ولایت، ج ۳، ص ۲۳۱.

به قلب و نفس و فکر او می‌رسد چون خودش را سپرده است دیگر! از آن‌طرف سیم وصل می‌شود و او دیگر خودش اتوماتیک‌وار می‌آید و آنچه را که باید انجام بدهد انجام می‌دهد.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد